

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۶

آیه ۱۵۸

آیه و ترجمه

ان الصفوا و المروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما و من تطوع خيرا فان الله شاكر عليم ۱۵۸

ترجمه :

۱۵۸- صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی صفا و مروه انجام دهند، هرگز اعمال بی‌رویه مشرکان که بت‌های بر این دو کوه نصب کرده بودند از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند خداوند در برابر عمل آنها شکرگزار و از افعال آنها آگاه است.

شان نزول

پیش از ظهور اسلام و همچنین مقارن آن مشرکان و بت پرستان برای انجام مناسک حج به مکه می‌آمدند، و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم (علیه السلام) بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند انجام می‌دادند که از جمله وقوف به عرفات، قربانی طواف، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می‌گرفت.

اسلام با اصلاح و تصفیه‌ای که در این برنامه به عمل آورد اصل این عبادت بزرگ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضا نمود و بر روی خرافات خط بطلان کشید.

از جمله اعمال و مناسکی که انجام می‌شد، سعی یعنی حرکت میان دو کوه معروف صفا و مروه بود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۷

در بسیاری از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده، چنین می‌خوانیم که در عصر جاهلیت مشرکان در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند بنام اساف و بر کوه مروه بت دیگر بنام نائله و به هنگام سعی از این دو کوه بالا می‌رفتند و

آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند، مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرائط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست.

آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خداوند است اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده اند دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند.

ضمناً در اینکه آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است، طبق پاره‌ای از روایات به هنگام عمرة القضا (در سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد.

بعضی احتمال داده اند که آیه در حجة الوداع (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است، اگر این احتمال را قبول کنیم مسلماً در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت، بلکه در محیط مکه نیز از بت اثری نبود، بسا بر این باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه به خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت اساف و نائله بر آنها قرار داشت.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۸

تفسیر :

اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد

این آیه با توجه به شرائط خاص روانی که در شأن نزول گفته شد نخست به مسلمانان خبر می دهد که صفا و مروه از شعائر و نشانه های خدا است ان الصفا و المروة من شعائر الله).

و از این مقدمه چنین نتیجه گیری می کند: کسی که حج خانه خدا یا عمره را بجا آورد گناهی بر او نیست که به این دو طواف کند (فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما).

هرگز نباید اعمال بیرویه مشرکان که این شعائر الهی را با بتها آلوده کرده بودند از اهمیت این دو مکان مقدس بکاهد. و در پایان آیه می فرماید: کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند

خداوند شاکر و علیم است (و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم).
در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر
می‌کند، و از نیت‌های آنها به خوبی آگاه است، میداند چه کسانی به بت‌ها
علاقمندند و چه کسانی از آن بیزار.

نکته‌ها

نکته : ۱- صفا و مروه

صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجد
الحرام در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم
قرار دارد، می‌باشد.
این دو کوه کوچک به فاصله تقریباً ۴۲۰ متر در برابر یکدیگر قرار دارد و اکنون
این فاصله به صورت سالن عظیم سرپوشیده‌ای درآمده که حجاج در زیر

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۹

سقف آن به سعی می‌پردازند، ارتفاع کوه صفا پانزده متر و مروه هشت متر
است.

دو لفظ صفا و مروه گرچه فعلاً نام این دو کوه است (و به اصطلاح علم
می‌باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن
آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است.
شعائر جمع شعیره به معنی علامت است و شعائر الله علامتهائی است که انسان
را به یاد خدا می‌اندازد و خاطره‌ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید
می‌کند.

اعتماد از ماده عمره در اصل به معنی قسمت‌های اضافی است که به ساختمان
ملحق می‌کنند و باعث تکامل آن می‌شود اما در اصطلاح شرع به اعمال
مخصوصی گفته می‌شود که بر مراسم حج افزوده می‌گردد (و گاهی نیز به
طور جداگانه تحت نام عمره مفرده انجام می‌گیرد) البته عمره از جهات
زیادی با حج شباهت دارد، و تفاوت آن نیز کم نیست.

نکته : ۲- قسمتی از اسرار سعی صفا و مروه

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ انسان را به
سوی خط آنها سوق می‌دهد، ولی راه صحیحتر و عمیقتری نیز وجود دارد، و
آن مشاهده صحنه‌هائی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته‌اند و
دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است.

این در واقع تاریخ زنده و جاندار محسوب می‌گردد، نه مانند کتب تاریخ که خاموش و بیجان است، در این گونه مراکز، انسان با برداشتن فاصله‌های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می‌کند و گویا با چشم خود همه چیز را می‌بیند. اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۰

و مطالعه کتب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت. از طرفی می‌دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم (علیه السلام) در صحنه‌های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می‌گوید: ان هذا لهو البلاء المبين: این آزمایشهای آشکار و بزرگی است (منافات- ۱۰۶). و همین مجاهده‌ها، مبارزه‌ها و آزمایشهای سخت و سنگین بود که ابراهیم را آنچنان پرورش داد که تاج افتخار امامت بر سر او گذاردند. مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه‌های مبارزات ابراهیم و منزلگاه‌های توحید و بندگی و فداکاری اخلاص را در خاطره‌ها مجسم می‌سازد. اگر مسلمانان به هنگام انجام این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه‌های مختلف سمبولیک آن بیندیشند یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسانشناسی است. با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم و جنبه‌های تاریخی صفا و مروه باز می‌گردیم: با اینکه ابراهیم (علیه السلام) به سن پیری رسیده بود ولی فرزندی نداشت از خدا درخواست اولاد نمود، در همان سن پیری از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد. همسر اول او ساره نتوانست تحمل کند که ابراهیم از غیر او فرزند داشته باشد خداوند به ابراهیم دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی‌آب و علف بود ببرد و سکنی دهد ابراهیم فرمان خدا را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه که در آن روز سرزمین خشک، و بی‌آب و علفی بود و حتی پرندهای در آنجا پر نمی‌زد برد همین

که خواست تنها از آنجا برگردد همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟ اشکهای سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد قلب ابراهیم را تکان داد، دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من بخاطر فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه های تو آباد گردد این را گفت و با آنها در میان اندوه و عشقی عمیق وداع گفت.

طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید، بیستابی کودک شیرخوار و نگاه های تضرع آمیز او مادر را آنچنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای بدست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست، نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید، برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود، از آنجا همین برق را بر کوه صفا دید و به سوی آن باز گشت و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه ی حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد در آخرین لحظات که طفل شیر خوار شاید آخرین دقائق عمرش را طی می کرد از نزدیک پای او- با نهایت تعجب- چشمه زمزم جوشیدن گرفت! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند. از آنجا که آب رمز حیات است، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله ها با مشاهده پرواز پرندگان مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند و سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد.

امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجر اسماعیل) که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ

آن آمده و موظفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است همچون جزئی از کعبه قرار دهند. کوه صفا و مروه به ما درسی می دهد که: برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آئین او همه حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می آموزد در نومیدیها بسی امیدها است، هاجر مادر اسماعیل در جائی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد خدا هم از راهیکه تصور نمی کرد او را سیراب نمود.

سعی صفا و مروه به ما می گوید: روزگاری بر سر آنها بتهائی نصب بود اما امروز در اثر فعالیت های پیگیر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شب و روز در دامنهای بانگ لا اله الا الله طنین انداز است.

کوه صفا حق دارد بخود ببالد و به گوید من اولین پایگاه تبلیغات پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم، هنگامی که شهر مکه در ظلمت شرک فرو رفته بود آفتاب هدایت از من طلوع کرد شما که امروز سعی صفا و مروه می کنید بخاطر داشته باشید که اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اجابت کرده اند روزگاری بود که پیغمبر در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می کرد کسی او را اجابت نمی نمود، شما نیز در راه حق گامی بردارید و اگر از کسانی که امید استقبال دارید جوابی نیافتید مایوس نشوید و به کار خود همچنان ادامه دهید.

سعی صفا و مروه بما می گوید: قدر این آئین و مرکز توحید را بدانید افرادی خود را تا لب پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کردند.

به همین دلیل خداوند بر هر فردی از زائران خانه اش واجب کرده با لباس و وضع مخصوص و عاری از هر گونه امتیاز و تشخیص ۷ مرتبه برای تجدید آن

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۳

خاطره ها بین این دو کوه را به پیماید.

کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بر دارند و ممکن نبود در خیابانها به سرعت راه بروند در آنجا باید بخاطر امتثال فرمان خدا گاهی آهسته وزمانی هروله کنان با سرعت پیش بروند و بنا به روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدار کردن متکبران است!.

به هر حال بعد از آنکه فرمود صفا و مروه دو نشانه بزرگ و مرکز بندگی مردم و از شعائر الهی است، اضافه می کند هر کس حج خانه خدا می کند یا عمره انجام دهد باکی بر او نیست بین این دو کوه طواف کند، منظور از کلمه طواف در اینجا سعی است و این با معنی لغوی طواف مخالفتی ندارد زیرا هر حرکتی که انسان در پایان بجای اول باز گردد به آن طواف گفته می شود خواه

حرکت دورانی باشد یا نه.

نکته : ۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می‌آید: و آن اینکه از نظر فقه اسلام سعی میان دو کوه صفا و مروه واجب است خواه در اعمال حج باشد یا عمره، در صورتی که ظاهر از لفظ (لا جناح) آن است که سعی بین صفا و مروه بیمانع است، اما دلالت بر وجوب ندارد.

پاسخ این سؤال را از روایاتی که در شأن نزول بیان شد به روشنی در می‌یابیم چه اینکه مسلمانان گمان می‌کردند که با آن سابقه‌ای که این دو کوه داشته و زمانی جایگاه بت اساف و نائله بوده و کفار در سعی خود آنها را مسح می‌کردند دیگر سزاوار نیست که مسلمانان میان آن دو سعی کنند. این آیه به آنها می‌فرماید باکی نیست که شما سعی کنید چون این دو کوه

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۴

از شعائر خدا است و به عبارت روشنتر تعبیر به لا جناح برای بر طرف کردن آن کراهت بکار برده شده است.

علاوه بر این در قرآن کریم دستورات واجب دیگری با این تعبیر و مانند آن بیان شده است مثلاً درباره نماز مسافر می‌خوانیم: و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة: (اگر مسافر بودید مانعی ندارد که نماز را شکسته بجا آورید).

سوره نساء آیه ۱۰۱ با اینکه می‌دانیم نماز قصر بر مسافر واجب است نه اینکه فقط بی‌مانع باشد، بطور کلی کلمه لا جناح در مواردی گفته می‌شود که سابقه ذهنی شنونده نسبت به آن چیز آمیخته با احساس نگرانی و منفی است. امام باقر (علیه السلام) نیز در حدیثی که در کتاب من لا یحضر از آن حضرت نقل شده بهمین روش اشاره می‌فرماید.

نکته : ۴- تطوع چیست؟

تطوع در لغت به معنی قبول طاعت و پذیرفتن دستور است، و در عرف فقها، معمولاً به اعمال مستحب گفته می‌شود، روی همین جهت غالب مفسران این جمله را اشاره به انجام حج و عمره و یا طواف مستحبی و یا هر نوع عمل نیک مستحب دانسته‌اند، یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد و فرمان خدا را در مورد آن امتثال کند خداوند از کار او آگاه و در برابر آن پاداش لازم خواهد داد. ولی احتمال می‌رود که این جمله تکمیل و تاءکید جمله‌های قبل باشد و

منظور از تطوع پذیرفتن طاعت در آنجا که بر انسان مشکل است می باشد.
بنابراین معنی جمله چنین می شود کسانی که سعی صفا و مروه را با تمام
زحمتی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۵

که دارد انجام دهند و بر خلاف میل باطنی که از اعمال اعراب جاهلیت
سرچشمه می گیرد، حج خود را با آن تکمیل نمایند خداوند پاداش لازم به آنها
خواهد داد.

نکته : ۵- شکرگزاری خداوند

ضمناً باید توجه داشت که تعبیر به شاکر در مورد پروردگار تعبیر لطیفی است
که از نهایت احترام خداوند به اعمال نیک انسانها حکایت می کند جایی که او
در برابر اعمال بندگان شکرگزار باشد تکلیف آنها در برابر یکدیگر و در برابر
خداوند معلوم است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۶

آیه ۱۵۹ - ۱۶۰

آیه و ترجمه

ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینت و الہدی من بعد ما بینہ للناس فی الکتب
اولئک یلعنہم اللہ و یلعنہم اللعنون ۱۵۹
الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیہم و انا التواب الرحیم ۱۶۰
ترجمه :

۱۵۹- کسانی که دلائل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم بعد از آنکه
در کتاب برای مردم بیان ساختیم کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند و
همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن مینمایند
۱۶۰- مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و (اعمال بد خود را با اعمال نیک)
اصلاح نمودند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار ساختند که من توبه آنها را
می پذیرم که من تواب و رحیمم.

شان نزول

جلال الدین سیوطی در اسباب النزول از ابن عباس چنین نقل می کند: که
چند نفر از مسلمانان همچون معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و خارجه بن زید
سؤالاتی از دانشمندان یهودپیرامون مطالبی از تورات (که ارتباط با ظهور

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت) کردند، آنها واقع مطلب را کتمان کرده و از توضیح خودداری

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۷

کردند، آیه فوق درباره آنها نازل شد، (و مسئولیت کتمان حق را به آنها گوشزد کرد).

تفسیر :

کتمان حق ممنوع!

گرچه روی سخن در این آیه طبق شأن نزول، به علمای یهود است، ولی این معنی هرگز مفهوم آیه را که یک حکم کلی و عمومی درباره کتمان کنندگان حق بیان می کند محدود نخواهد کرد. آیه شریفه، این افراد را با شدیدترین لحنی مورد سرزنش قرار داده می گوید: کسانی که دلائل روشن و وسائل هدایت را که نازل کرده ایم بعد از بیان آن برای مردم در کتاب آسمانی، کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند (نه فقط خدا بلکه همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند) (ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الہدی من بعد ما بیناہ للناس فی الکتاب اولئک یلعنہم اللہ و یلعنہم اللاعنون).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که هم خدا، و هم تمامی بندگان خدا و فرشتگان او از این کار بیزارند، و به تعبیر دیگر کتمان حق عملی است که خشم همه طرفداران حق را برمی انگیزد، چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان، آیات خدا را که امانت های او است به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند

جمله من بعد ما بیناہ للناس فی الکتاب اشاره به این است که این گونه افراد در واقع زحمات پیامبران و فداکاری مردان خدا را در نشر آیات پروردگار با این عمل خود بر باد می دهند، و این گناهی است بزرگ و غیر قابل اغماض.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۸

ضمناً باید توجه داشت کلمه یلعن که به خاطر تاء کید دو مرتبه در آیه ذکر شده فعل مضارع است و چنانکه می دانیم فعل مضارع معنی استمرار را دارد، بنا بر این معنی آیه چنین می شود: لعن و نفرین خدا و تمام لعن کنندگان برای همیشه و به طور دائم متوجه کسانی است که حقایق را کتمان می کنند، و این

شدیدترین مجازاتی است که ممکن است برای انسانی تعیین گردد. بینات و هدی، معنی وسیعی دارد که همه وسائل هدایت و دلائل روشن که مایه آگاهی و بیداری و نجات مردم است در بر می گیرد. و از آنجا که قرآن به عنوان یک کتاب هدایت هیچگاه روزنه امید و راه بازگشت را به روی مردم نمی بندد و آنها را هر قدر آلوده به گناه باشند از رحمت خدا مأیوس نمی کند، در آیه بعد راه نجات و جبران در برابر این گناه بزرگ را چنین بیان می کند:

مگر آنها که توبه کنند و به سوی خدا باز گردند و در مقام جبران و اصلاح اعمال خود بر آیند، و حقایقی را که پنهان کرده بودند برای مردم آشکار سازند من اینگونه افراد را می بخشم و رحمت خود را که از آنها قطع کرده بودم تجدید می کنم، چرا که من بازگشت کننده و مهربانم (الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم).

جمله انا التواب الرحیم مخصوصا با توجه به این که بعد از جمله فاولئک اتوب علیهم قرار گرفته دلالت بر نهایت محبت و کمال مهربانی پروردگار نسبت به توبه کاران می کند، می گوید اگر آنها باز گردند من هم باز می گردم، آنها بازگشت به اطاعت و بندگی کنند و حق را افشا نمایند، من نیز بازگشت به رحمت می کنم و مواهبی را که قطع کرده بودم مجدداً به آنها می بخشم. جالب اینکه نمی گوید شما توبه کنید تا توبه شما را پذیرا شوم می گوید

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۹

شما باز گردید من نیز باز می گردم و فرق میان این دو تعبیر روشن است بعلاوه هر یک از کلمات جمله و انا التواب الرحیم آنچنان مهربانانی می کند که حسابی برای آن نیست.

توضیح اینکه تعبیر انا که ضمیر متکلم وحده است در مواردی به کار می رود که گوینده در مقام بیان رابطه مستقیم خود با شنونده می باشد، مخصوصا اگر شخص بزرگی بگوید: من خودم این کار را برای شما می کنم بسیار فرق دارد تا بگویم ما چنین خواهیم کرد، لطف و محبتی که در تعبیر اول نهفته است بر هیچکس پوشیده نیست.

کلمه تواب نیز صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که بسیار بازگشت کننده می باشد، این تعبیر آنچنان روح امید در انسان می دمد که پرده های یاس و نومیدی را از آسمان جان او به کلی کنار می زند، به خصوص اینکه با کلمه

رحیم که اشاره به رحمت ویژه پروردگار است همراه شده.

نکته‌ها

نکته : ۱- مفاسد کتمان حق

موضوعی که از دیر زمان باعث حق کشی‌های فراوان در جوامع انسانی گردیده، و اثرات مرگبار آن تا امروز هم ادامه دارد مسأله کتمان حق است، آیات فوق گرچه در حادثه خاصی نازل شد ولی- همانگونه که گفتیم- بدون شک حملات آن متوجه همه کسانی است که سهمی در این کار دارند. تهدید و مذمتی که در آیه مورد بحث نسبت به کتمان کنندگان حق آمده در قرآن منحصر به فرد است، چرا چنین نباشد؟ مگر نه این است که این عمل زشت می‌تواند امتها و نسلهائی را در گمراهی نگهدارد؟ همانگونه که اظهار حق می‌تواند مایه نجات امتها بشود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۰

انسان فطرتاً خواهان حق است و آنها که حق را کتمان می‌کنند در واقع جامعه انسانی را از سیر تکامل فطری باز می‌دارند. اگر به هنگام ظهور اسلام و بعد از آن، دانشمندان یهود و نصاری در مورد بشارتهای عهدین افشاگری کامل کرده بودند و آنچه را در این زمینه خود می‌دانستند در اختیار سایر مردم می‌گذاشتند ممکن بود در مدت کوتاهی هر سه ملت زیر یک پرچم گرد آیند، و از برکات این وحدت برخوردار شوند. کتمان حق مسلماً منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه‌های نبوت نیست بلکه اخفای هر چیزی که مردم را می‌تواند به واقعیتی برساند در مفهوم وسیع این کلمه درج است.

حتی گاه سکوت در جائی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق کتمان حق می‌شود، و این در موردی است که مردم نیاز شدیدی به درک واقعیتی دارند و دانشمندان آگاه می‌توانند با بیان حقیقت این نیاز مبرم را برطرف سازند.

به تعبیر دیگر افشا کردن حقایق در مسائل مورد ابتلای مردم، مشروط به سؤال نیست، و اینکه نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه مورد بحث از بعضی نقل کرده: کتمان مخصوص جائی است که سؤال از چیزی شود درست به نظر نمی‌رسد به خصوص اینکه قرآن تنها از مسأله کتمان سخن نمی‌گوید، بلکه بیان و تبیین حقایق را نیز لازم می‌شمرد، و همین اشتباه شاید سبب شده که

جمعی از دانشمندان از بازگو کردن حقایق لب فرو بندند به عذر اینکه کسی از آنها سؤالی نکرده است، در حالی که قرآن مجید می‌گوید: و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الكتاب لتبيننه للناس و لا تکتمونه: خداوند از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده پیمان گرفته است که آن را حتما برای مردم بیان کنید و کتمان ننمائید (آل عمران ۱۸۷). این نکته نیز قابل توجه است که گاه سرگرم ساختن خلق خدا به مسائل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۱

جزئی و فرعی که سبب شود مسائل اصلی و حیاتی را فراموش کنند نیز نوعی کتمان حق است، و اگر فرضاً تعبیر کتمان حق شامل آن نشود بدون شک ملاک و فلسفه تحریم کتمان حق در آن وجود دارد.

نکته : ۲- کتمان حق در احادیث اسلامی

در احادیث اسلامی نیز شدیدترین حملات متوجه دانشمندان کتمان کننده حقایق شده، از جمله پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: من سئل عن علم يعلمه فکتّم لجم یوم القیامة بلجام من نار: «هر گاه از دانشمندی چیزی را که می‌داند سؤال کنند و او کتمان نماید روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می‌زنند»! مجدداً تکرار می‌کنیم که گاه همان حالت نیاز و ابتلای مردم به یک مسأله جانشین سؤال آنها می‌شود و افشاگری واجب است.

در حدیث دیگری می‌خوانیم که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسیدند: من شر خلق الله بعد ابلیس و فرعون ...: «بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون ... کیست؟»

امام در پاسخ فرمود: العلماء اذا فسدوا، هم المظهرون للباطیل، الکاتمون للحقایق، و فیهم قال الله عز و جل اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون ...: «آنها دانشمندان فاسدند که باطل را اظهار و حق را کتمان می‌کنند و همانها هستند که خداوند بزرگ درباره آنها فرموده: لعن خدا و لعن همه لعنت کنندگان بر آنها خواهد بود»!.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۲

نکته : ۳- لعن چیست؟

«لعن» در اصل به معنی طرد و دور ساختن است که آمیخته با خشم و

غضب باشد، بنابراین لعن از ناحیه خداوند یعنی دور ساختن کسی را از رحمت خویش و از تمام مواهب و برکاتی که از ناحیه او به بندگان می‌رسد، و اینکه بعضی از بزرگان اهل لغت گفته‌اند لعن در آخرت به معنی عذاب و عقوبت و در دنیا به معنی سلب توفیق است در واقع از قبیل بیان مصداق می‌باشد، نه اینکه مفهوم لعن منحصر به این دو موضوع گردد.

واژه «اللاعنون» (لعن کنندگان) معنی وسیعی دارد که نه تنها فرشتگان و مؤمنان را شامل می‌شود، بلکه علاوه بر آن، هر موجودی که با زبان حال یا قال، سخنی می‌گوید، او هم در این مفهوم وسیع داخل است، بخصوص اینکه در پاره‌ای از روایات می‌خوانیم که (مثلاً) دعای خیر و استغفار همه موجودات زمین و آسمان حتی ماهیان دریا شامل حال طالبان علم و دانش است (و انه يستغفر لطالب العلم من في السماء و من في الارض حتى الحوت في البحر). جائی که آنها برای دانش طلبان استغفار کنند برای کتمان کنندگان دانش لعن خواهند کرد!

۴- واژه «تواب» که صیغه مبالغه است، اشاره به این حقیقت نیز دارد که اگر وسوسه‌های شیطانی انسان را فریب داد و توبه خود را شکست باز هم درهای توبه به روی او بسته نخواهد شد، مجدداً باید توبه کند و به سوی خدا باز گردد و حق را افشا نماید، چرا که خدا بسیار بازگشت کننده است، و هرگز نباید از عفو و رحمت او مأیوس گشت.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۳

آیه ۱۶۱ - ۱۶۳

آیه و ترجمه

ان الذین كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين ۱۶۱

خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون ۱۶۲
و الهکم اله وحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ۱۶۳

ترجمه :

۱۶۱- کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود.

۱۶۲- همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می‌مانند، نه در عذاب آنان تخفیف داده می‌شود و نه مهلتی خواهند داشت.

۱۶۳- خدای شما خداوند یگانه‌ای است که غیر از او معبودی نیست (زیرا) او است بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص).

تفسیر :

آنها که کافر می‌میرند

در آیات گذشته، نتیجه کتمان حق را دیدیم، آیات مورد بحث در تکمیل آن اشاره به افراد کافری می‌کند که به لجاجت و کتمان و کفر و تکذیب حق تا هنگام مرگ ادامه می‌دهند، نخست می‌گوید: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود» (ان الذین كفروا و ماتوا و هم كفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین).

این گروه نیز همانند کتمان کنندگان حق گرفتار لعن خدا و فرشتگان

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۴

و مردم می‌شوند با این تفاوت که چون تا آخر عمر بر کفر، اصرار ورزیده‌اند طبعاً راه بازگشتی بر ایشان باقی نمی‌ماند. سپس اضافه می‌کند: «آنها جاودانه در این لعنت الهی و لعنت فرشتگان و مردم خواهند بود بی‌آنکه عذاب خدا از آنها تخفیف یابد و یا مهلت و تاءخیری به آنها داده شود» (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون). و از آنجا که اصل توحید به همه این بدبختیها پایان می‌دهد در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «معبود شما خداوند یگانه است» (و الهکم اله واحد). باز برای تاءکید بیشتر اضافه می‌کند: «هیچ معبودی جز او نیست، و هیچکس غیر او شایسته پرستش نمی‌باشد» (لا اله الا هو). و در آخرین جمله به عنوان بیان و دلیل و علت می‌فرماید: «او خداوند بخشنده مهربان است» (الرحمن الرحیم). آری کسی که از یکسو رحمت عامش همگان را فرا گرفته و از دیگر سو برای مؤمنان رحمت ویژه‌ای قرار داده، آری او شایسته عبودیت نه آنها که سر تا پا نیازند و محتاج.

نکته‌ها

نکته : ۱

آیات متعددی از قرآن این نکته را روشن می‌سازد که هر کس در حال کفر و دشمنی با حق از دنیا برود، هیچگونه راه نجاتی برای او نیست، و باید هم چنین

باشد، زیرا با توجه به اینکه سعادت و بدبختی جهان دیگر نتیجه مستقیم اندوخته‌هایی است که از این جهان با خود می‌بریم، این حقیقت آشکار می‌شود،

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۵

زیرا کسی که بال و پر خود را با آتش کفر و دشمنی با حق سوخته مسلما در آن جهان قدرت پرواز ندارد، و سقوطش در «درکات دوزخ» حتمی است، و چون عالم دیگر جای تحصیل وسیله نیست برای همیشه در چنین وضعی خواهد ماند.

این موضوع درست به آن می‌ماند که انسان بر اثر شهوترانیها و هوسبازیها از روی علم و عمد چشمهای خود را از دست بدهد و تا پایان عمر مجبور شود، نابینا بماند.

بدیهی است این سرنوشت مخصوص کافرانی است که از روی علم و عمد راه کفر و دشمنی با حق را بپیمایند (توضیح بیشتر را درباره مسأله خلود در جلد ۹ صفحه ۲۳۹ ذیل آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره هود مطالعه فرمائید).

نکته : ۲

این آیه یکتائی خداوند را به طوری که هر گونه انحراف و شرک را نفی می‌کند بیان کرده است، گاه و بی‌گاه به موجوداتی که دارای صفات منحصر به فرد و به اصطلاح یکتا هستند برخورد می‌کنیم، اما ناگفته پیداست که همه آنها در یک یا چند صفت مخصوص به خود ممکن است منحصر به فرد و یکتا باشند، اما خداوند در ذات یکتا است، در صفات یکتاست، در افعال یکتاست، یکتائی خدا عقلا قابل تعدد نیست، او یکتائی است ازلی و ابدی یکتائی است که حوادث در یگانگی او اثر نمی‌کند یکتائی او هم در ذهن است و هم در بیرون ذهن، کوتاه سخن اینکه او در یکتائی خود هم یکتاست!

نکته : ۳- مگر لعن خدا کافی نیست؟

در آیه فوق علاوه بر لعن خداوند، لعن همه لعن‌کنندگان نیز نثار افرادی شده بود که حق را کتمان می‌کنند، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر لعن خدا به تنهایی کافی نیست؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا این در واقع یکنوع تاءکید و ابراز تنفر

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۶

و بیزاری همه جهانیان از افرادی است که مرتکب چنین گناه بزرگی

می شوند.

و اگر گفته شود چرا ناس (مردم) به طور عموم گفته شده، در حالی که لااقل افرادی که شریک این جرمند به این مجرمین لعن نمی کنند؟ می گوئیم حتی آنها نیز از نفس این عمل متنفرند، بهمین دلیل اگر کسی حق را در مورد خودشان کتمان کند مسلماً ناراحت می شوند و بر او لعن و نفرین می فرستند! منتها آنجا که پای منافع خودشان در میان است، استثنائاً چشم می پوشند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۷

آیه ۱۶۴

آیه و ترجمه

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون ۱۶۴

ترجمه :

۱۶۴- در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهائی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند، نشانه‌هائی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند.

تفسیر :

جلوه‌های ذات پاک او در پهنه هستی

از آنجا که آخرین آیه بحث گذشته سخن از توحید پروردگار به میان آمد آیه مورد بحث در واقع دلیلی است بر همین مسأله اثبات وجود خدا و توحید و یگانگی ذات پاک او. مقدماتی باید به این نکته توجه داشت که همه جا نظم و انسجام دلیل بر وجود علم و دانش است، و همه جا هماهنگی دلیل بر وحدت و یگانگی است. روی این اصل که شرح آن را در کتابهای خداشناسی گفته‌ایم، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستی از یکسو، و هماهنگی و وحدت عمل

دستگاه‌های منظم از سوی دیگر، متوجه مبدء علم و قدرت یگانه و یکتائی می‌شویم که این همه آوازه‌ها از او است. فی المثل هنگامی که هر یک از پرده‌های هفتگانه چشم را با ساختمان ویژه و ظریفش بررسی می‌کنیم می‌دانیم که طبیعت بی شعور و کور و کر محال است بتواند مبدء چنین اثربدیعی باشد، سپس هنگامی که همکاری و هماهنگی این پرده‌های هفتگانه را با یکدیگر، و هماهنگی مجموع چشم را با کل بدن انسان و هماهنگی یک انسان را با سایر انسانها، و هماهنگی کل جامعه انسانیت را با مجموعه نظام هستی در نظر می‌گیریم می‌دانیم که همه اینها از یکجا سرچشمه گرفته است، و همه آثار قدرت یک ذات پاک است آیا یک شعر زیبا و نغز و پر محتوی ما را به ذوق و قریحه سرشار شاعر هدایت نمی‌کند؟

و آیا هماهنگی کامل قطعه‌های شعر موجود در یک دیوان با یکدیگر دلیل بر این نیست که همه از قریحه یک شاعر توانا تراوش کرده؟! با در نظر گرفتن این مقدمه فشرده و کوتاه به تفسیر آیه باز می‌گردیم: در این آیه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستی که هر کدام آیت و نشانه‌ای از آن مبدء بزرگ است اشاره شده:

۱- «در آفرینش آسمان و زمین ...» (ان فی خلق السماوات و الارض ...). آری آفرینش این آسمان پر شکوه، و اینهمه کرات عالم بالا یعنی ملیونها ملیون آفتاب درخشان، و هزاران هزار ستارگان ثابت و سیار که در یک شب تاریک و پرستاره باچشمک زدنهای پر معنی خود با ما سخن می‌گویند، و یا در پشت تلسکوپهای عظیم خود را به ما نشان می‌دهند، با آن نظام دقیق و عجیب خود، که سراسر آنها را همچون حلقه‌های یک رشته زنجیر به هم پیوسته است، و همچنین

آفرینش زمین با انواع مظاهر حیات و زندگی که در چهره‌های بسیار متنوع و در لباس صدها هزار نوع گیاه و حیوان، جلوه‌گر شده، همه نشانه‌های ذات پاک او و آئینه‌های درخشان قدرت و علم و یگانگی او هستند.

عجب اینک که هر چه علم و دانش بشر پیشتر می‌رود، عظمت این عالم و وسعتش در نظر او بیشتر می‌شود، و معلوم نیست این گسترش علمی تا کی ادامه خواهد یافت؟!.

امروز دانشمندان به ما می‌گویند هزاران هزار کهکشان در عالم بالا وجود دارد که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کهکشانها است، تنها در کهکشان ما صدها میلیون خورشید و ستاره درخشان وجود دارد که روی محاسبات دانشمندان در میان آنها میلیونها سیاره مسکونی است با میلیاردها موجود زنده!، و چه عظمت چه قدرتی؟!.

۲- «و نیز در آمد و شد شب و روز ...» (و اختلاف الليل و النهار ...).

آری این دگرگونی لیل و نهار، و این آمد و رفت روشنائی و تاریکی با آن نظم خاص و تدریجی که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می‌شود، و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می‌آید، و درختان و گیاهان و موجودات زنده مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی، گام به گام طی می‌کنند، اینها نشانه دیگری از ذات و صفات متعالی اوهستند.

اگر این تغییر تدریجی نبود، و یا این تغییرات تواءم با هرج و مرج صورت می‌گرفت و یا اصلا همیشه روز، و یا همیشه شب بود، حیات و زندگی از صفحه کره زمین به کلی برچیده می‌شد و اگر فرضا وجود داشت دائما دچار آشفتگی و نابسامانی بود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۰

۳- «و کشتیهائی که در دریاها به سود مردم به حرکت در می‌آیند ... (و الفلك التي تجرى في البحر بما ينفع الناس...)».

آری انسان به وسیله کشتیهای بزرگ و کوچک، صحنه اقیانوسها را می‌نوردد، و به این وسیله به نقاط مختلف زمین، برای انجام مقاصد خود سفر می‌کند، این حرکت مخصوصا با کشتیهای بادبانی، معلول چند نظام است: نخست بادهای منظمی که در سطح اقیانوسها می‌وزد (اعم از وزشهای سراسری که به طور مداوم از قطب شمال و جنوب زمین به سوی خط استواء و از خط استواء به سوی قطب شمال و جنوب در حرکتند و بنام آلیزه و کنتر آلیزه معروفند، یا وزشهای منطقه‌ای که تحت برنامه‌های معینی حرکت می‌کنند و به کشتیهامکان می‌دهند، از این نیروی فراوان و رایگان طبیعی بهره گیرند و به سوی مقصد پیش روند (همچنین خاصیت طبیعی چوب یا فشار مخصوصی

که از ناحیه آب به اجسام وارد می شود و آنها را بر سطح آب، شناور می سازد، و همچنین خاصیت تغییر ناپذیر دو قطب مغناطیسی زمین، که عقربه های قطب نماها را تنظیم می کند، و یا نظام ستارگان آسمان که راه مقصد را به انسان نشان می دهند، آری تا همه این نظامها دست بدست هم ندهند، استفاده از کشتیها با آن فوائد سرشارشان امکانپذیر نیست و در نتیجه اینها نیز آیتی است برای ذات پاک او.

عجب اینکه امروز نه تنها با پیدایش کشتیهای موتوری از عظمت این معنی کاسته نشده بلکه به مراتب بر عظمت آن افزوده است چرا که هنوز مهمترین وسیله نقلیه بشر کشتیهای غول پیکری هستند که گاهی به اندازه یک شهر وسعت

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۱

دارند، و در آن، میدانها و مراکز تفریح و زمین بازی و حتی بازار وجود دارد و یا بر عرشه آن فرودگاه عظیمی است برای نشستن و برخاستن هواپیماهای زیاد. ۴- «و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و به وسیله آن، زمینهای مرده را زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن گسترده است...» (و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة...) . آری دانه های حیاتبخش باران و قطرات پرتراوت و با برکت این آب تصفیه شده طبیعی به هر جا می ریزد، زندگی و حیات می پاشد، و حرکت و برکت و آبادی و نعمت، همراه خود می آورد، این آب که با نظام خاصی ریزش می کند و آنهمه موجودات و جنبندگانی که از این مایع بی جان، جان می گیرند همه پیام آور قدرت و عظمت او هستند.

۵- «و حرکت دادن و وزش منظم بادهای...» (و تصریف الریاح...) . که نه تنها بر دریاها می وزند و کشتیها را حرکت می دهند، بلکه سطح خشکیها کوهها و دره ها و جلگه ها را جولانگاه خود قرار داده اند، گاهی گرده های نر را بر قسمتهای ماده گیاهان می افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می کنند میوه ها به ما هدیه می کنند و بذره های گوناگون را می گسترانند. و زمانی با حرکت دادن امواج اقیانوسها، آنها را به طور مداوم به هم می آمیزند تا محیط آماده ای برای زیست موجودات زنده دریا فراهم گردد. و گاه با انتقال دادن گرمای مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر، و انتقال سرمای مناطق سردسیر به مناطق گرمسیر، کمک به تعدیل هوای کره زمین

می کنند.

و زمانی با جابجا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابانها و جنگلها، وسائل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می سازند.
آری وزش بادهای اینهمه فوائد و برکات، نشانه دیگری از حکمت و لطف

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۲

بی پایان او است.

۶- «و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند...» (و السحاب المسخر بین السماء و الارض...).

این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را بر خلاف قانون جاذبه در میان زمین و آسمان، معلق نگاه داشته، و آنها را از هر نقطه به نقطه دیگر می برند، بی آنکه کمترین خطری ایجاد کنند، خود نشانه ای از عظمت اویند.

بعلاوه اگر آبیاری و منصب آبدهی آنها نبود در سرتاسر خشکیهای روی زمین نه قطره آبی برای نوشیدن وجود داشت و نه چشمه و جویباری برای روئیدن گیاه، همه جا ویرانه بود و کویر بود و بر همه جا خاک مرده پاشیده می شد، این نیز جلوه دیگری از علم و قدرت او است.

آری همه اینها «نشانه ها و علامات ذات پاک او هستند اما برای مردمی که عقل و هوش دارند و می اندیشند» (لایات لقوم یعقلون).

نه برای بیخبران سبک مغز و چشمداران بی بصیرت و گوشداران کر!

بَعْدُ

↑ فَرَسْتُ

قَبْلُ